

عیسی مسیح (بخش دوم)



من قیامت و حیات هستم



شمعون (عضو حزب قیوران)
و یهودای اسخریوطی

تدی و یعقوب دیگر ...

توما و متی (که در سابق
باجگیر و در خدمت
اشغالگران رومی بود) ...



بروید. هر کس شما را بپذیرد مرا پذیرفته است و هر کس که مرا پذیرفت در واقع خدائی را که مرا فرستاده پذیرفته است.

بعد از یک شب که به دعا مشغول بود عیسی از میان حواریون زیاد ۱۲ نفر را انتخاب می‌کند. او آنها را دو نفر، دو نفر به دهات و شهرها می‌فرستد و اختیار بیرون کردن ارواح ناپاک و شفا دادن بیمارها را به آنها عطا می‌کند.

عیسی مرتب به جاهای خلوت و آرام می‌رود و با خدا راز و نیاز می‌کند.

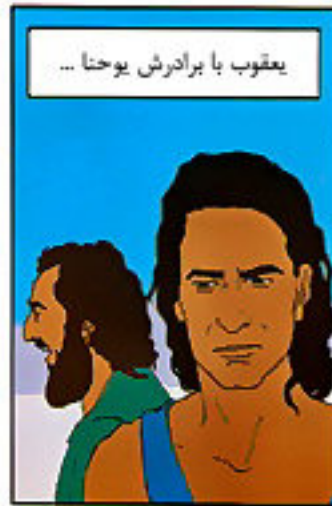
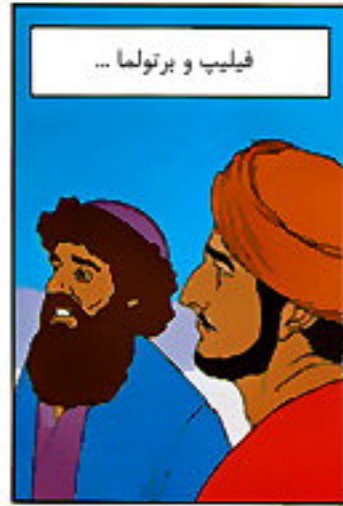
محصول زیاد است ولی کارگر کم. پس از صاحب محصول درخواست کنید تا برای جمع آوری محصول کارگران بیشتری بکار بگیرد.

شاگردانش با خوشی بر می‌گردند. بعداً عیسی با آنها به صحرا می‌رود تا آنها باشند ولی مردم از تصمیمش با خبر می‌شوند و دنبالش می‌روند.

فیلیپ و برتولما ...

یعقوب با برادرش یوحنا ...

آنها شاگردان عیسی هستند: پطرس و برادرش آندریاس ...



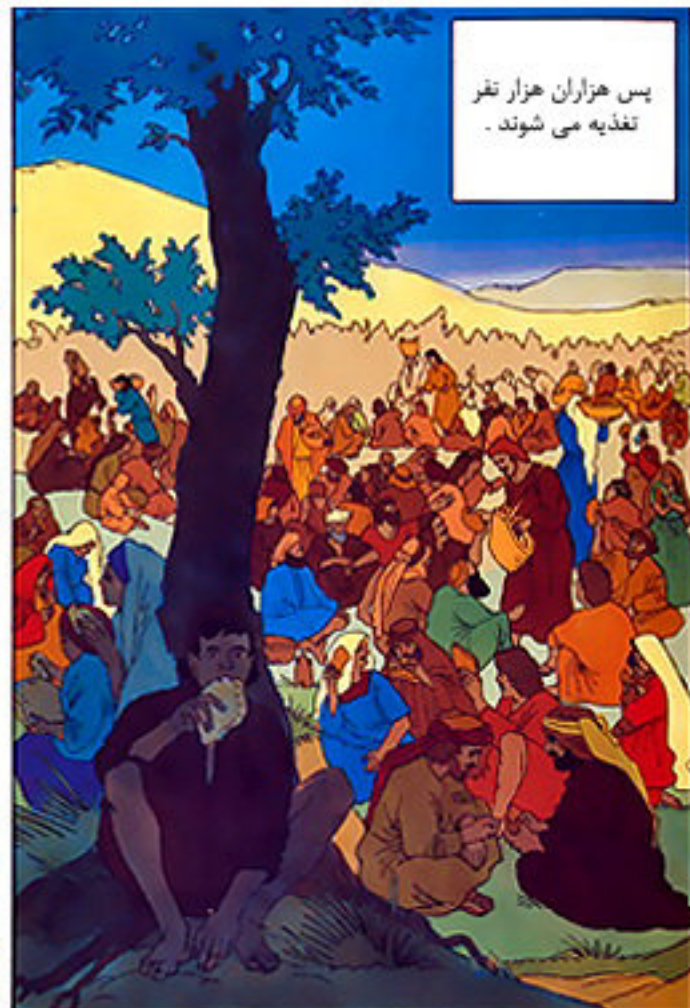


او باید همان مسیح موعود باشد .

ما او را پادشاه می کنیم !



نگاه کنید ! دوازده
سبد از خرده های
نان اضافه آمد !



پس هزاران هزار نفر
تغذیه می شوند .



حالا مردم را رخصت کنید و سوار قایق شوید تا به آن
طرف دریا برویم . من در اینجا می مانم و دعا می کنم



عیسی به سخنرانی و شفا دادن مشغول است . شب نزدیک است ...

فیلیپ ، ما از کجا می توانیم نان بخریم
و این مردم را سیر کنیم ؟
چرا شما چیزی به ایشان نمی دهید ؟



مردم را دسته دسته بنشاندید و
هر دسته پنجاه نفر باشد .



خروارها نان لازم است تا بتوانیم
این جمعیت را سیر کنیم .

پسری اینجا است که پنج نان و دو
ماهی دارد . این به چه درد این
جمعیت می خورد ؟



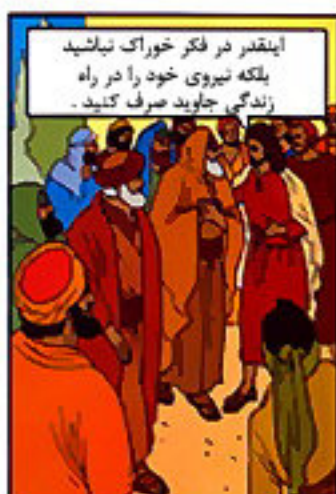
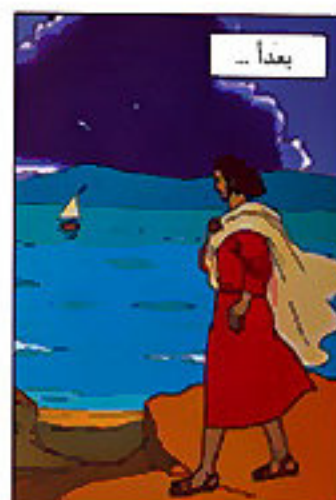
او دایم نان ها و ماهیان را در
میان مردم پخش می کند !



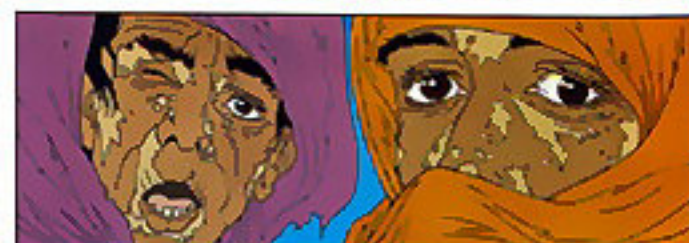
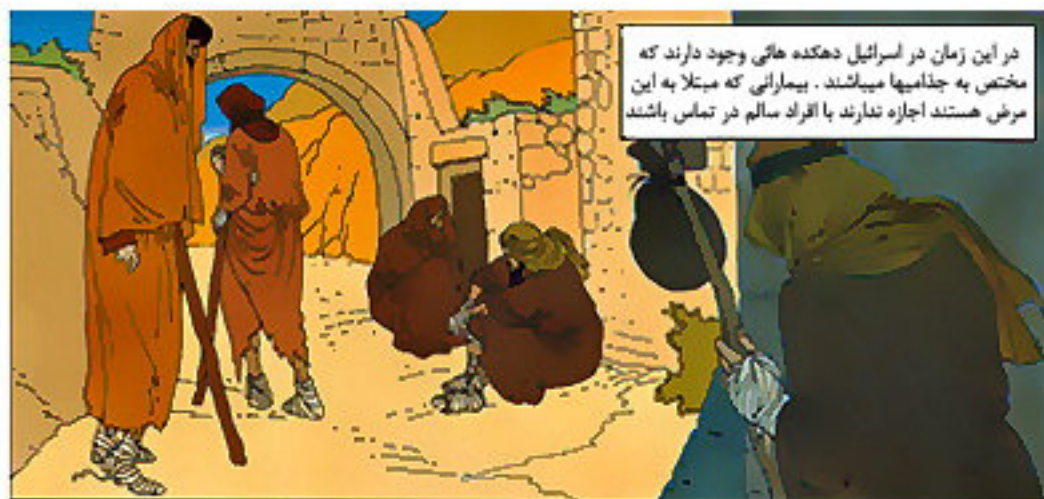
عیسی از خدا شکر گذاری می کند



عده ای هستند که میخواهند عیسی را بزور پادشاه کنند. آنها امید دارند که عیسی با قدرت سلطنت خویش اشغالگران رومی را از کشور بیرون بیندازد. اما افراد دیگری یا عیسی مقابله و پیوسته مخالف او عمل میکنند و درصدد برانگیختن قوم بر ضد او هستند.









خدوندا!

به عیسی پیغامی میفرستند و به بیت عنیا دهنش میکنند. این قریه در نزدیکی اورشلیم قرار دارد و مردی بنام ایلعازر ساکن آنجاست. او مریض است و دو خواهرش به اسم مرتا و مریم با عیسی دوست هستند. وقتی که عیسی وارد بیت عنیا میشود به او خبر می دهند که ایلعازر مدت چهار روز است که به خاک سپرده شده است.



او یا افراد بدنام از قبیل فواحش و باج گیران که با اشغالگران رومی همکاری می کنند هم صحبت میکنند.

او یا افراد بدنام از قبیل فواحش و باج گیران که با اشغالگران رومی همکاری می کنند هم صحبت میکنند.

رهبران یهود به افراد حيله گر متوسل می شوند تا عیسی را زیر نظر قرار دهند. آنها اصلا موافق کارها و رفتار او نیستند.



می دانم که او در روز قیامت زنده خواهد شد.



مرتا، برادرت باز زنده خواهد شد!



خدوندا! اگر تو اینجا می بودی برادرم نمی مرد!



او را کجا دفن کردید؟

خدوندا بیا و ببین!



بلی خدوندا، من ایمان دارم که تو مسیح موعود و پسر خدا هستی که باید به جهان بیاید.



من قیامت و حیات هستم. کسی که به من ایمان بیاورد حتی اگر بمیرد حیات خواهد داشت. آیا این را باور میکنی، مرتا؟



و به خصوص اطفال را با محبت می پذیرد.

بگذارید اطفال نزد من بیایند زیرا پادشاهی آسمان به چنین کسانی تعلق دارد.



مسیح روز شنبه بیماران را شفا می دهد.

بلند شو!

